

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

«و استدللّ له أيضاً تبعاً للشهيد في الدروس بصحیحة محمد ابن قيس عن أبي جعفر الباقر(عليه السلام)، قال: «قضی أمير المؤمنين(عليه السلام) في وليدة باعها ابن سيدها و أبوه غائب...»

تا اینجا مرحوم شیخ(قدس سره الشریف) دلالت ادله عامه بر صحت بیع فضولی را تمام و استدلال به روایت عروه بارقی را ناتمام دانستند.

ب: صحیحه محمد بن قیس

دلیل سومی که برای صحت بیع فضولی به آن استدلال شده، صحیحه محمد بن قیس است. در این روایت صحیحه، امام باقر(علیه السلام) قضاوت امیر المومنین را در مورد یک نزاع و مخاصمه حکایت می‌کند. مورد نزاع که به محضر حضرت امیر(ع) آورده بودند این بود، که شخصی دارای کنیزی بود، در غیاب این شخص، پسرش جاریه را بدون اذن پدر می‌فروشد. مشتری هم جاریه را بعد از آنکه می‌خرد، مستولده می‌کند، یعنی از او بچهای دنیا می‌آورد. پدر بایع، یعنی مولای اول این جاریه، بعد از آنکه متوجه می‌شود، با مشتری مخاصمه و نزاع کرده و می‌گوید: پسر من جاریه را، بدون اذن من فروخته است. مشتری هم می‌گوید: من جاریه را خریده و با جاریه هم وطی کرده و الان از او بچهای دارم. این منازعه را خدمت حضرت امیر المومنین(ع) می‌آورند، حضرت به مولای اول جاریه می‌فرماید: تو حقت این است و می‌توانی هم جاریه و هم ولد او را بگیری، «أن تأخذ الجارية و ابنها». بعد از این حکم حضرت، مشتری مناشده می‌کند، یعنی حضرت را قسم می‌دهد و چاره جویی می‌کند، به حضرت عرض می‌کند، من پولی داده، جاریه را خریده و از جاریه بچه پیدا کرده‌ام، حالا شما حکم می‌فرمایید که جاریه و بچهایش را از من بگیرد، این برای من خیلی مشکل است، یک راه علاجی را برای من معین بفرمایید. حضرت راه علاجی به او ارائه داده، می‌فرمایند: تو هم برو، همان پسری را که جاریه را به تو فروخت، گروگان بگیر، تا این که پدرش مجبور شود، که بیع پسر را تنفیذ و اجازه کند. این مشتری هم آمد به این راهنمایی حضرت عمل کرد و پسر را بعنوان گروگان گرفت. پدر گفت: پسر را برگردان، او هم گفت: «لا ارسِل حتی ترسل ابني»، من بچه‌ی تو را آزاد نمی‌کنم، مگر این که تو آن بچه‌ای که را که از من گرفتی، به من برگردانی. تا اینجا خود امام باقر(علیه السلام) جریان حضرت را حکایت می‌کند، بعد وقتی آن پدر دید، جریان از این قرار است، «اجاز بیع الجارية و ولیده» بیع را اجازه کرد. این خلاصه مضمون روایت است و روایت هم صحیحه است.

استدلال بر این روایت برای دو مطلب

مرحوم شیخ(ره) فرموده‌اند: فقهاء بر این روایت، برای دو جهت استدلال کرده و گفته‌اند: اولاً ما از روایت استفاده می‌کنیم که اگر بیعی، فضولتا واقع شد، بعد که مالک اجازه کرد، آن بیع «یصیر تاماً و صحیحاً»، بدلیل این که پسر آمده جاریه را بدون اذن پدر فروخته، بعد هم پدر مجبور شد که این معامله پسر را اجازه کند و امام(علیه السلام) هم می‌فرمایند: اجازه که کرد، مسئله تمام است.

پس از روایت اولاً صحت بیع فضولی را استفاده می‌کنیم و ثانیاً از روایت استفاده می‌کنیم که اجازه در باب بیع فضولی، عنوان کاشفیت دارد.

این نزاع را در شرح لمعه ملاحظه فرمودید، که آیا اجازه ناقل است و یا کاشف؟ کشف هم دارای اقسامی است، که مرحوم شیخ(ره) تمام این‌ها را بصورت خیلی مفصل، شاید مفصل‌تر از بیع فضولی بیان می‌کنند، که بعداً به بحثش می‌رسیم.

وجه دلالت روایت بر کاشفیت اجازه

این روایت دلالت بر این هم دارد که اجازه کاشفه است، وجه دلالتش این است که امام(علیه السلام) می‌فرمایند: اگر آن پدر، یعنی مولای اول جاریه، بیع پسرش را اجازه کرد، هم جاریه باید به ملک تو برگردد و هم بچه‌ای که از این جاریه پیدا کردی، پس معلوم می‌شود که این اجازه، کاشف از این است که آن موقعی که جاریه را این مشتری مستولده کرده، بچه در ملک مشتری متولد شده است و الا اگر بچه در ملک مشتری متولد نشده باشد، مال مشتری نیست، تا این که به مشتری برگردد. پس از حیث این که بچه به خود مشتری برگردانده می‌شود، بما نشان می‌دهد که اجازه، عنوان ناقلیت ندارد، یعنی اگر اجازه ناقل باشد، یعنی تا قبل از اجازه، نقل و انتقالی نسبت به ولیده و جاریه نبوده است و اجازه که آمد، تازه این جاریه در ملک مشتری می‌آید، اما بچه که قبلاً متولد شده، معلوم می‌شود که دیگر مربوط به این مشتری نیست.

پس از این حیث که امام(علیه السلام) می‌فرماید: بچه را باید به ملک مشتری برگرداند، روشن می‌کند که اجازه عنوان کاشفیت دارد و نه ناقلیت، که بعداً خود مرحوم شیخ(ره) وقتی نزاع ناقلیت و کاشفیت را متعرض می‌شوند، این روایت را مجدداً مطرح کرده و بحث می‌کنند.

موهناتی برای استدلال بر این روایت بر صحت بیع فضولی

مرحوم شیخ(ره) فرموده‌اند: برای این استدلال موهنات و اشکالاتی ذکر شده، که یک مقداری اطمینان انسان را به این روایت ضعیف می‌کند.

اما بعد فرموده‌اند: هر چه که ذکر شده، در حد موهن است و نه در حد مسقط، نسبت بین موهن و مسقط، عام و خاص مطلق است، یعنی هر ایرادی که مسقطیت دارد، موهنیت هم دارد، هر ایرادی که روایت را از درجه اعتبار بیندازد، موهن هم هست، اما عکسش نیست، ممکن است اشکالاتی در بعضی از روایات وارد باشد، اما اشکال به حدی نباشد که روایت را، از درجه اعتبار ساقط کند.

شیخ(ره) فرموده: این اشکالاتی که در اینجا وارد شده، عنوان موهن دارد، ولی عنوان مسقط ندارد.

مرحوم سید(ره) در حاشیه، موهنات را بیان کرده‌اند، ما هم در تطبیق به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

فقط فرموده‌اند: در میان این موهنات، یک اشکال، مقداری چشمگیر و مهم است، که باید آن اشکال را ذکر کنیم و آن این است که ظاهر روایت، دلالت دارد بر این که اجازه، ولو مسبوق به رد مالک هم باشد، اما مع ذلک کافی است.

بعد از آن که بیع فضولی واقع شد، مالک؛ یا اجازه می‌کند و یا رد می‌کند و فقها اجماع دارند که اگر مالک رد کرد، اجازه‌ی بعد از رد، دیگر به درد نمی‌خورد و فایده‌ای ندارد.

اشکال در روایت این است که در این روایت، با این که مالک، اول رد کرده، امام (علیه السلام) می‌فرماید: بعداً اگر آمد اجازه کرد، این اجازه در صحت معامله کافی است و امام (علیه السلام) اجازه بعد از رد را صحیح می‌داند.

چهار شاهد از روایت برای رد مالک

مرحوم شیخ (ره) برای مسبوقیت رد مالک، چهار شاهد از روایت آورده‌اند؛

شاهد اول؛ خود مخاصمه است، مخاصمه یعنی منازعه و نزاع، کاشف عرفی از رد است. یعنی اگر مالک اول رد نمی‌کرد، که با مالک دوم و مشتری نزاع نمی‌کرد و نزاعشان را خدمت حضرت امیر (ع) نمی‌آوردند، پس این که منازعه و مخاصمه شده، نزاع کاشف عرفی از رد است.

شاهد دوم اطلاق حکم امام (علیه السلام) به مالک است، یعنی به پدر بایع فرمودند: جاریه و بچه را پس بگیر، اگر مالک معامله را رد نکرده بود، امام (علیه السلام) باید قیدی می‌زد، که اگر رد کنی، می‌توانی جاریه و بچه‌اش را بگیری، پس از این که امام (علیه السلام) قید نزده، معلوم می‌شود که رد روشن بوده، یعنی امام (علیه السلام) هم فهمیده، که این مالک معامله را رد کرده، لذا می‌فرماید: می‌توانی جاریه و بچه‌اش را بگیری.

شاهد سوم که مرحوم شیخ (ره) در اینجا بیان کرده، این مناشده مشتری است، این که مشتری متوسل به امام (علیه السلام) شده و عرض کرد که به داد من برسید و یک راه علاجی برایم بیان کنید، که اگر مالک رد نکرده باشد، مشتری به این همه اصرار، التماس و چاره جویی نیاز ندارد.

شاهد چهارم این است که بعد از این که مشتری بچه بایع را گرو گرفت، به مالک جاریه گفت: «لا ارسل ابنک حتی ترسل ابني»، که این هم قرینه بر این است که مالک اول، بیع را رد کرده بوده، برای این که اگر رد نکرده بود، حق نداشت بچه را بگیرد، پس معلوم می‌شود که مالک اول، معامله را رد کرده و جاریه و بچه جاریه را گرفته، که مشتری این حرف را می‌زند. اگر رد نکرده باشد، وجهی برای گرفتن ولد نبود.

این چهار شاهد برای این معنا که در روایت اول، مالک، معامله را رد کرد و بعد که این مسئله به وجود آمد، اجازه کرده است. پس این اشکال به این روایت وارد است، که اجازه بعد از رد را نافذ می‌داند، در حالی که بالاجماع باطل است.

تطبیق عبارت

«و استدلال له ایضا» برای صحت بیع فضولی استدلال شده است، «ایضا»، یعنی همان طوری که به روایت عروه استدلال شد، یا به ادله عامه استدلال شد، «بصحیحہ محمد بن قیس عن ابی جعفر الباقر (علیه السلام)»، امام باقر (علیه السلام) فرمود: «قضي امیر المومنین»، امام باقر (علیه السلام) از حضرت امیر حکایت می‌کند، «فی ولیده»، در اینجا در روایت مراد از ولیده، یعنی کنیز و جاریه، «باعها ابن سیدها»، پسر مولا این ولیده را فروخت، «و ابوه غایب»، و حال این که پدر این پسر، غایب بوده و بدون اجازه فروخته است.

«فاستولدها الذی اشتراها»، کسی که ولیده را خرید، وی را مستولده کرد، یعنی مشتری با این ولیده وطی کرد و از ولیده بچه‌ای متولد کرد، «فجاء سیدها» سید یعنی همان پدر بچه، که سید و مولای کنیز بود، آمد، «فخاصمه سیدها الاخر»، با مولای دوم، یعنی با مشتری نزاع کرد، «فقال ولیدتی باعها ابني بغیر انی»، جاریه‌ام را، پسریم بدون اجازه فروخته است.

«فقال»، یعنی فقال امیر المومنین، «فقال الحکم ان یاخذ ولیدته و ابنها»، حکم این است که تو هم جاریه و هم پسر را بگیری، مشتری دید در اینجا مغبون واقع می‌شود، «فناشده الذی اشتراها»، مناشده در لغت بمعنای قسم دادن آمده است، در اینجا به این معناست که مشتری، متوسل به حضرت شد و حضرت را قسم داد و چاره جویی کرد، «فقال له خذ ابنه الذی باعک الولیده حتی ینفذ البیع لک» بچه‌ای که ولیده و جاریه را به تو فروخته، به گروگان بگیر، تا این که مجبور شود، بیع را برای تو انفاذ کند. «فلما رآه ابوه» بعد که پدر این قضیه را دید، «قال له ارسل ابني»، به او گفت بچه‌ام را برگردان، «قال لا و الله لا ارسل ابنک

حتي ترسل ابني»، من بچه تو را برنمي گردانم، مگر اين كه تو هم بچه من را برگرداني.

تا اينجا امام(عليه السلام) جريان را نقل مي كند، «فلما»، اين كلام خود امام باقر(عليه السلام) است، «فلما راه ذلك سيد وليده» و قتي سيد وليده ديد جريان اين چنين شد، «اجاز بيع ابنه»، بيع بچه اش را اجازه داد، كه اين حديث، تا اينجا مورد نياز است.

«قال في الدروس وفيها دلالة على صحة الفضولي و أن الإجازة كاشفة»، در دروس گفته: از روايت دو مطلب را استفاده كردند؛ يكي اين كه فضولي صحيح است، براي اين كه موضوع روايت، بيع فضولي است و بچه بدون اذن پدر فروخته است و بعد، هم امير المومنين و هم امام باقر فرمودند كه: اگر آن سيد اول اجازه كرد، بيع تمام مي شود، پس معلوم مي شود كه بيع فضولي، با اجازه تمام مي شود.

مطلب دوم اين كه اجازه كاشفيت دارد، بعد از آنكه اجازه مي كند، كشف از اين مي كند كه بچه، در ملك مشتري متولد شده است، اما اگر اجازه ناقله باشد، بعد از اين كه اجازه هم داد، باز بچه مربوط به مشتري نيست.

موهّنات بر اين روايت

«و لا يرد عليها شيء مما يوهن الاستدلال بها»، آن اموري كه استدلال به روايت را ضعيف مي كند و موهن اين روايت است، وارد نمي شود، «فضلا عن ان يسقط»، تا چه رسد به اين كه قوي تر و بالاتر از موهن باشد و به حد اسقاط برسد، كه عرض كردم، بين موهن و مسقط، عام و خاص مطلق است.

حال اين مواردی كه بعنوان موهن ذكر شده را عرض كردم كه اكثر اين ها را، مرحوم سيد يزدي(ره)(در حاشيه) ذكر کرده است. يكي از آن ها اين است كه در روايت، تا مولا به امير المومنين عرض كرد كه بچه ام، جاريه ام را بدون اجازه من فروخته است، حضرت بدون اين كه ادعای مشتري را بشنود و سماع كند، حكم صادر کرده است، در حالي كه در مخاصمه بايد دعوي مشتري را هم حضرت بشنود، شايد مشتري مي گويد: اين دروغ مي گويد، بچه اش مي گويد: پدر من اجازه داده است.

اشكال دومي كه در اينجا هست، اين است كه اين ولد جاريه، عنوان ولد حر را دارد و نه رق، اگر مشتري كه جاريه را از اين بچه خريده، نمي دانسته كه عنوان فضولي دارد، يا خيال کرده كه اين بچه وكيل از طرف پدرش هست و با اين جاريه وطي کرده، فوقش اين وطي، وطي به شبهه مي شود و ولدي كه از راه وطي به شبهه متولد مي شود، عنوان حر را دارد.

بله اگر همين مشتري عالم بود به اين كه بچه، حق ندارد اين جاريه را بفروشد و زنا كرد و بچه عنوان ولد زاني را داشت، در اينجا فقهاء مي گويند: در حكم رق براي همان مولاست. اما در اينجا عنوان ولد حر را دارد.

حال كه عنوان ولد حر را دارد، چون وطي به شبهه بوده، امام(عليه السلام) بايد بفرمايد: تو جاريه را بگير، اما چرا فرموده: هم جاريه را بگير و هم بچه را؟

موهن سوم اين است كه وظيفه امام(عليه السلام)، حاكم و فقيه اين نيست كه حيله اي را به ديگري ياد دهد و اين خيلي بعيد است كه حضرت، يك چنين راه چاره اي را ياد داده باشد و موهّنات ديگر كه شيخ(ره) فرموده: «و جميع ما ذكر فيها من الموهّنات موهنة» در اين روايت همه موهّنات موهوند، الا يك اشكال كه ظهور روايت، در تأثير اجازه مسبوق به رد است، «إلا ظهور الرواية في تأثير الإجازة المسبوقه بالرد».

بعد چهار شاهد آورده؛ كه شاهد اول اين است، «من جهة ظهور المخاصمة في ذلك» يعني مخاصمه ظهور عرفي دارد در اين كه مالك معامله را رد کرده است.

شاهد دوم «و اطلاق الحكم الامام(عليه السلام) بتعين الاخذ الجارية»، امام(عليه السلام) مطلقا فرمود: برو جاريه را بگير، «و انها من المالك» مي گوييم اين چطور شاهد مي شود؟ «بناء على أنه لو لم يرد البيع»، اگر بيع را مالك رد نكرده باشد، امام(عليه السلام) نبايد همين طور مطلقا بفرمايد: برو جاريه را بگير، «وجب تقيد الأخذ بصورة اختيار الرد»، بايد بفرمايد: اگر مي خواهي رد را اختيار كني، پس از اين حيث كه امام(عليه السلام) قيد نزده، معلوم مي شود مالك رد کرده است، لذا مي فرمايد: برو جاريه را بگير.

شاهد سوم «من مناشده المشتري للامام(عليه السلام)»، از اين كه مشتري دست به دامن امام(عليه السلام) شد و اصرار كرد، «و إلحاحه عليه في علاج فكاك ولده»، يعني اصرار مشتري به امام(عليه السلام) كه راهي پيدا كن كه بچه ام آزاد شود.

شاهد چهارم «و قوله حتي ترسل ابني الظاهر في انه حبس الولد» يعني ظهور در این دارد که والد اول، ولد را حبس کرده، همانطوری که جاریه را هم حبس کرده است، که اگر معامله را رد نکرده باشد، وجهی برای حبس ولد وجود ندارد. «و لو علی قیمته يوم الولادة»، شیخ(ره) فرموده: ولو این که ولد را حبس کرده باشد، برای این که قیمت ولد را، یعنی قیمت يوم الولادة را از مالک بگیرد.

بعد از آن که وطی مشتری نسبت به جاریه، وطی به شبهه شد، عرض کردیم که این ولد، عنوان ولد حر را دارد و ولد حر به درد مولای اول نمی‌خورد، لذا در اینجا می‌گوییم: مشتری منفعتی را از مولای اول تفویض کرده، برای این که مشتری از بضع زن و جاریه استفاده کرده، که در نتیجه آن بچه حر به دنیا آمده، گویا از سید اول، منفعتی را اتلاف کرده است. برای جبران این اتلاف، باید قیمت بچه را، در آن روزی که متولد می‌شود به مالک بپردازد. یعنی بگوییم: اگر این بچه متولد می‌شد و رق بود، چه مقدار قیمت داشت؟ همان قیمت را باید به مالک اول بپردازد. پس سرّ این که باید قیمت را بپردازد، بخاطر اتلاف منفعت بضع جاریه از سید اول است.

پس حبس ولد هم، قرینه بر رد است، ولو این که ولد را حبس کرده باشد، تا قیمتش را، آن هم قیمت يوم الولادة را بگیرد. «و حمل إمساكه الوليدة...»

اینجا ممکن است اشکالی به ذهن برسد، که همانطور که می‌گویید: حبس ولد، برای گرفتن قیمت ولد است، ممکن است حبس جاریه هم، برای گرفتن پولش باشد، نه برای رد کردن معامله. یعنی اگر جاریه را خریدی، چرا پول را به بچه دادی؟ بچه پول را به من نمی‌دهد. جاریه را از مولای دوم می‌گیرد، برای این که به پولش برسد، نه برای این که معامله را رد کند. «و حمل إمساكه الوليدة علی حبسها لأجل ثمنها»، شیخ(ره) فرموده: این معنا خلاف ظاهر روایت است و با این عبارتی که دارد، منافات دارد و هم جواب از اشکال مقدر است، که مقصودش از گرفتن جاریه، رد معامله نیست، بلکه گرفتن پول جاریه است. برای این که مطلب روشن شود فرموده: «كحس ولدها علی القيمة ینافیه قوله(علیه السلام): فلما رأى ذلك سيد الوليدة أجاز بيع الولد»، اگر گرفتن جاریه برای پول بود، باید مولا می‌گفت: پول را به من بده و من جاریه را برمی‌گردانم، در حالی که در دنباله روایت امام باقر(علیه السلام) می‌فرماید: «فلما راه ذلك أجاز بيع الوليدة» یعنی بعد مجبور شد بیع را اجازه دهد، که این ظهور در این دارد که جاریه را گرفته بوده، برای این که بیع را رد کند. «و الحاصل: أنّ ظهور الرواية في ردّ البيع أولاً ممّا لا ينكره المنصف»، هیچ منصفی نمی‌تواند انکار کند، که روایت ظهور در رد دارد اولاً، «اولاً»، یعنی در این که مالک، قبل از اجازه مقدما و اولاً رد کرده، تردیدی نیست.

دو روش برای استدلال بر این روایت

از اینجا به بعد مرحوم شیخ(ره) فرموده‌اند: در استدلال به این روایت، دو راه را می‌توانیم طی کنیم؛ یک راه این است که به این قضیه شخصیه، که در این روایت وارد شده، استدلال کنیم. که اشکالش این است که این اجازه، مسبوق به رد است و اجازه مسبوق به رد بالاجماع باطل است. اما راه دوم این است که به دو تعبیر وارد در روایت، با قطع نظر از قضیه و اجازه شخصیه، استدلال کنیم؛ یک تعبیر، تعبیری است که حضرت امیر(ع) فرمود: «برو بچه را بگیر، تا این که بیع را اجازه کند»، که از این تعبیر، یک قاعده کلی را استفاده می‌کنیم که بیع فضولی، با اجازه تمام می‌شود. تعبیر دوم، تعبیر امام باقر(علیه السلام) است که «فلما راه ذلك أجاز بيع الوليدة»، که از این هم، یک کبرای کلی استفاده می‌کنیم که اجازه، تکمیل کننده و مصحح بیع فضولی است. پس اگر بخواهیم روی قضیه و اجازه شخصیه در روایت استدلال کنیم، به اشکال برخورد می‌کنیم که مسبوق به رد است، اما اگر به آن دو تعبیر استدلال کنیم، اشکالی در کار نیست.

«إلا أنّ الإنصاف أنّ ظهور الرواية»، روایت ظهور دارد، «في أنّ أصل الإجازة مجدية في الفضولي مع قطع النظر عن الإجازة الشخصية في مورد الرواية»، مگر اینکه انصاف این است که این مطلب که کلی اجازه در بیع فضولی کافی است، غیر قابل

انکار نیست، لذا «فلا بد من تاویل ذلك الظاهر»، این ظهور که اجازه مسبوق به رد است را باید تاویل ببریم، «لقيام القرينة»، قرینه داریم، «و هي الإجماع على اشتراط الإجازة بعدم سبق الرد»، قرینه هم این است که اجماع داریم که اجازه مسبوق به رد نباشد.

«و الحاصل» حال مرحوم شیخ آن «الانصاف» را با این «و الحاصل» می‌خواهد توضیح دهد؛ «و الحاصل»، یعنی خلاصه این انصاف، «أنّ مناط الاستدلال»، محور استدلال، «لو كان نفس القضية الشخصية»، خود این قضیه شخصی، یعنی این که جاریه را فروخته، بعد رد کرده و بعد اجازه کرده، باشد، «من جهة اشتغالها على تصحيح بيع الفضولي بالإجازة»، چون این قضیه مشتمل است بر این که بیع فضولی، با اجازه صحیح می‌شود.

«بناءً على قاعدة اشتراك جميع القضايا المتحدة نوعاً في الحكم الشرعي»، قاعده اشتراک می‌گوید: در این قضیه شخصی، بیع فضولی است، پس نوع بیع فضولی هم، با اجازه تمام می‌شود، بنا بر قاعده اشتراک، جمیع قضایا که متحد است نوعاً، یعنی مثل تمام بیع‌های فضولی، در حکم شرعی اشتراک دارند،

«كان»، جواب «لو» است، اگر استدلال به خود قضیه شخصی باشد، «كان ظهورها في كون الإجازة الشخصية في تلك القضية مسبوقه بالردّ مانعاً عن الاستدلال بها»، ظهور روایت در این که اجازه در این قضیه شخصی، مسبوق به رد است، جلوی استدلال به روایت را می‌گیرد، «موجباً للاقتصار على مورها»، این قاعده کلی را، همیشه داشته باشید، که اگر روایتی، برخلاف اجماع بود و روایت هم صحیح السند بود، باید بر همان مورد اکتفا کرده و بگوییم: آن مورد، یک قضیه شخصی بوده و خصوصیات داشته، که در آن خصوصیات، امام (علیه السلام) اجازه مسبوق به رد را کافی دانسته است.

«لوجه علمه الإمام (ع) مثل: كون مالك الوليدة كاذباً في دعوى عدم الإذن للولد»، مثلاً امام (ع) می‌دانسته که آن سید اول، دروغ می‌گوید و این که می‌گوید: پسر من جاریه را، بدون اجازه فروخته، دروغ است، «فاحتال (عليه السلام) حيلة يصل بها الحق إلى صاحبه»، امام (علیه السلام) حيله‌ای اندیشیده که حق، به صاحبش برسد.

«أمّا لو كان مناط الاستدلال ظهور سياق كلام الأمير (عليه السلام) في قوله: خذ ابنه حتى ينفذ لك البيع»، بچه را بگیر تا بیع را انفاذ کند، «و قول الباقر (عليه السلام) في مقام الحكاية: فلماً رأى ذلك سيّد الوليدة أجاز بيع ابنه»، که از این دو عبارت، یک قاعده کلی استفاده می‌کنیم که، «في أنّ للمالك أن يجيز العقد الواقع على ملكه و ينفذه»، مالک می‌تواند عقدي را که بدون اجازه، در ملکش واقع شده، اجازه دهد و تمام کند.

اگر مناط استدلال این باشد، - یعنی اصلاً کاری به این قضیه شخصی، که مالک دعوا کرده و رد کرده، نداریم، امام (علیه السلام) می‌فرماید: اگر مالک اجازه داد، تمام می‌شود. پس معلوم می‌شود که با اجازه بیع تمام است - «لم يقدح»، جواب «لو» است، «لم يقدح في ذلك ظهور الإجازة الشخصية في وقوعها بعد الردّ»، حال اگر اجازه ظهور دارد در این که بعد از رد است، چون دیگر این اجازه شخصی دخل در استدلال ندارد، باید، «فيؤوّل ما يظهر منه الردّ».

و صلّى الله على محمد و آله الطاهرين